

لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور

درس سیزدهم : گردآفرید

املا	لغت
پهلوان - حماسه - مرز - گژدهم - سرسختانه - هُجیر - رزمگه - برسان - قیر - درع - ویله - سران - کارآزموده - اوژن - گزید - دُخت - عنان - سنان - تاب - بدخواه - چاره گر - زره - تیغ - تیز - به آورد - سپهبد - اژدها - افسر - آوردگاه - فتراک - نظاره - گرز - سهند - افسون - دوده - زین - شاه ترکان چین - رنجه - هنگامه - خطّه نغز پدram پاک - تابناک - هنر - هژیر - فراز - عزم - نگهبان - لحن - دیهیم - حيله - کارزار - قلعه - حصار - زلف - حلقه - زره - نعره - منصب - رفیع - آستین - غرنده - طایفه - فراز	افسر: تاج، دیهیم، کلاه پادشاهی افسون: حيله کردن، سحرکردن، جادوکردن آورد: جنگ، نبرد، کارزار بادپا: تیزرو، شتابنده باره: دیوار قلعه، حصار بردمیدن: خروشیدن، برخاستن برگاشتن: برگردانیدن بسنده: سزاوار، شایسته، کافی، کامل پدram: اراسته، نیکو، شاد تاب: چرخ و پیچ که در طناب و کمند و زُلف می باشد، پیچ و شکن چاره گر: کسی که با حيله و تدبیر، کارها را به سامان کند؛ مدبر خَدنگ: درختی است بسیار سخت که از چوب آن نیزه و تیر سازند. خِطه: سرزمین خیره: متحیر، سرگشته درع: جامه جنگی که از حلقه های آهنی سازند، زره دژ: قلعه، حصار دَمَان: خروشنده، غرنده، مهیب، هولناک دوده: دودمان، خاندان، طایفه زِرّه: جامه ای جنگی دارای آستین کوتاه و مرکب از حلقه های ریز فولادی که آن را به هنگام جنگ بر روی لباس های دیگر می پوشیدند. سالار: سردار، سپهسالار، آن که دارای شغلی بزرگ و منصبی رفیع باشد، حاکم سَمَند: اسبی که رنگش مایل به زردی باشد، زرده (در متن درس، مطلق اسب مورد نظر است) سنان: سرنیزه، تیزی هر چیز شیراوژن: شیرافکن، دلاور عنان: افسار، دهانه فراز آمدن: رسیدن، نزدیک آمدن فوج: گروه، دسته کمند افکن: کمندانداز نظاره: نظر کردن، نگرستن، تماشا کردن ویله کردن: فریادزدن، نعره زدن، ناله کردن، ویله: صدا، آواز، ناله